

نگرش انتقادی از درون به اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی ایران؛ درس‌هایی برای مصالحه

مجتبی مقصودی*
اهورا راهبر**



چکیده

نزدیک به دو دهه پس از انقلاب اسلامی ایران، گروهی از نخبگان، با جهت‌گیری به سمت دموکراتیزاسیون نظام سیاسی حاکم، تلاش و تکاپوهای نظری و عملی خود را آغاز کردند. این نخبگان و اندیشه آنها به نام «اصلاح‌طلبان» و «اصلاحات» مشهور و سبب تحولی اساسی در تاریخ سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی شدند؛ اما تحقق اهداف آنها با چالش‌هایی

* (نویسنده مسئول) عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی
(maghsoodi42@yahoo.com)

** عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نیشابور (ahoura.rahbar22@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۱۳

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۴، صص ۲۳۸-۲۱۳

روبه‌رو شد. ناکامی در اصلاحات و «گذار به دموکراسی»، نخبگانی را که به‌نحوی قابل توجه، قدرت سیاسی را به‌دست آورده بودند، از دایره آن خارج کرد. هدف اصلی این مقاله، نقد و بررسی عملکرد جریان اصلاح‌طلبی در ساختار جمهوری اسلامی ایران، با نگاهی درونی است و در این راستا، از روش و ابزار مصاحبه با برخی از دولتمردان و اندیشمندان اصلاح‌طلب و یا نزدیک به آنها (نمونه‌گیری هدفمند)، استفاده شده است. بر این اساس، با توجه به ماهیت موضوع، از نظریه‌های گذار به دموکراسی در چارچوب دیدگاه‌های نخبه‌گرایانه اودانل^۱ و اشمیتز^۲ برای تحلیل و تبیین، بهره گرفته شده و نیز بر مشی تعاملی و مصالحه‌جویانه، تأکید شده است. بر اساس یافته‌های پژوهش، اصلاح‌طلبان نتوانستند انسجام و مشی واقع‌گرایانه و میانه‌روی را حفظ کرده و تعامل مناسبی با مخالفان اصلاحات و نیز بدنه اجتماعی خود برقرار کنند؛ لذا به‌دنبال ناموفق بودن در اجماع و مصالحه، که در واقع به‌معنای ناکامی‌های سیاسی آنها بود، به تدریج اعتماد جامعه را نیز از دست داده و دچار افول اجتماعی شدند. مجموعه این حوادث، به خشونت و بی‌ثباتی سیاسی اجتماعی، خروج گسترده اصلاح‌طلبان از دایره قدرت و نیز بسته شدن بیش‌ازپیش فضای سیاسی و اجتماعی انجامید و روندهای سیاسی دست‌کم تا سال ۱۳۹۲، به‌سوی عکس اهداف اصلاح‌طلبی، جریان یافت.

واژگان کلیدی: اصلاح‌طلبی، نگرش انتقادی، گذار به دموکراسی، نخبگان، مصالحه، جمهوری اسلامی ایران

1. Guillermo O' Donnell
2. Philippe C. Schmitter

مقدمه

طرح و اندیشه انجام اصلاحات سیاسی در ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران و نیاز به آن، که در عرصه واقعی سیاسی پس از انقلاب با کاندیدا شدن و پیروزی سید محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ مطرح شده و به دنبال آن، جریانی سیاسی با گرایش به ایجاد پاره‌ای تغییرات، قدرت یافت، به این دلیل بیشتر حائز اهمیت است که نظام حاکم، خود محصول انقلابی بود که در اعتراض به توسعه‌نیافتگی سیاسی حکومت پادشاهی به وقوع پیوست. استبداد، محدودیت آزادی‌های سیاسی و برخی عوامل دیگر، به شکل‌گیری خواسته‌های دموکراتیک در میان گروه‌های سیاسی و بخش‌هایی از جامعه ایران و در نهایت حاکمیت نظام جمهوری اسلامی منجر شد. بر این اساس، طرح دموکراتیزاسیون در قالب اندیشه یا گفتمان اصلاحات در نظام نوپای پس از انقلاب، بسیار قابل تأمل است.

جریان اصلاح‌طلب، در طول هشت سال بر خورده‌اری از قدرت، بر روند تحولات سیاسی و اجتماعی ایران تأثیر بسیاری گذاشت. حرکت به سوی دموکراسی، قانون‌گرایی، آزادی، جامعه مدنی، تساهل و مدارا که به زعم نخبگان اصلاح‌طلب، احیای دوباره آرمان‌های انقلاب اسلامی محسوب می‌شد، در واقع، سخنان، شعارها و اهدافی متفاوت از تفکر و رویه حاکم بر عرصه سیاسی آن روز ایران بود. در این میان، دیگر نکته دارای اهمیت، تحولاتی بود که در عرصه اجتماعی و فرهنگی ایجاد شده و در جریان بود. رشد فزاینده جمعیت جوان، افزایش سطح تحصیلات و شمار تحصیلکردگان و نیز تأثیرپذیری از تحولات فرهنگی، تکنولوژیکی و به‌ویژه ارتباطاتی و رسانه‌ای جهانی، سبب شکل‌گیری خواسته‌ها و انتظاراتی در جامعه، از جمله مشارکت‌طلبی و تمایل به ایفای نقش بیشتر و مؤثرتر در سیاست و اجتماع

شده بود؛ همین مسئله نیز بُعد اجتماعی قابل توجهی به پدیده سال ۱۳۷۶ بخشید. حوادث رخ داده در این دوره هشت ساله و تأثیرات آن بر چگونگی روند تحولات دوران پس از آن، واکاوی و بررسی انتقادی اصلاح طلبی را ضروری می‌سازد. جریان اصلاح طلب در جمهوری اسلامی، در طول حیات سیاسی کوتاه مدت خویش، دچار دگرگونی بسیار سریع و قابل توجهی شد و پس از یک آغاز پرشور، به یک دوره تشنگی و سرکوب و رکود رسیده و ناکام شد. بر این اساس، پرسش کلیدی، تأمل در ایرادها و چالش‌های اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی ایران است؛ چرا اندیشه اصلاح طلبی و نخبگان حامل آن در نظام سیاسی ایران، که در طول سه سال با استفاده از سازوکارهای انتخاباتی، حمایت اجتماعی را به دست آورده و بخش‌های مهمی از قدرت سیاسی کشور را در دست گرفتند، به تدریج دچار بحران ناکارآمدی، ناکامی سیاسی و افول اجتماعی شده و در نهایت از گردونه قدرت، خارج شدند؟ بر این اساس، این مقاله در پی شناخت چالش‌های اصلاح طلبی است. منظور از جریان اصلاح طلب، نخبگان اصلاح طلب حکومتی یا رسمی (اعم از فکری و عملی) هستند که نقشی محوری در تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و اجرای سیاست‌ها و استراتژی‌های اصلاح طلبانه داشته‌اند.

روش‌های تحقیق تحلیل محتوای کیفی و تفسیری در مقاله به کار گرفته شده‌اند و شیوه گردآوری اطلاعات، به طور عمده، روش غیرمستقیم است؛ ضمن اینکه برای روشن شدن برخی ابعاد و زوایای موضوع که در آنها خلأ منبع وجود داشته، علاوه بر روش اسنادی و استفاده از منابع موجود، روش مستقیم نیز به کار گرفته شده است؛ لذا ابزار مصاحبه مستقیم با استفاده از پرسش‌نامه نیمه ساختمند بر اساس اهداف، مورد استفاده قرار گرفته و در این راه، نحوه انتخاب مصاحبه‌شوندگان که شامل تعدادی از دولتمردان، روزنامه‌نگاران، نخبگان، صاحب‌نظران و تحلیل‌گران سیاسی است^(۱)، بر اساس نمونه‌گیری هدفمند (قضاوتی) بوده است.

۱. الگوی نظری و تحلیل

نخبگان اصلاح طلب در جمهوری اسلامی ایران (بر اساس گفته‌های خود آنها)، به دنبال تغییر روش‌ها و رویه‌های اداره کشور و برجسته‌تر کردن نقش و مشارکت

مردم بودند؛ که این به معنای تقویت وجوه دموکراتیک نظام سیاسی است.^(۲) اگرچه تحقق دموکراسی با الگوهای جهانی موجود، مستلزم تغییر بسیاری از ساختارها و قوانین است، اما سید محمد خاتمی به عنوان رهبر اصلاح طلبان، در پی «اجرای بی‌کم‌وکاست» قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بود. بر این اساس، مفروض اصلی و محوری، این است که جهت‌گیری و هدف اصلاح طلبان، «حرکت در راه دموکراسی» بود؛ لذا بر اساس اهداف مقاله و ماهیت موضوع مورد مطالعه، بهره‌گیری از «نظریه‌های گذار به دموکراسی»، منطقی و ضروری به نظر می‌رسد.

همان‌گونه که گفته شد، بررسی اصلاح طلبی با شعار و هدف اصلی «توسعه سیاسی» و تقویت «دموکراسی»، پیوند آشکاری با نظریه‌های گذار به دموکراسی دارد؛ زیرا معانی و فرایندهایی که در گذشته در مفهوم و ادبیات توسعه سیاسی بیان می‌شدند، در نظریه‌های جدید، در قالب نظریه‌های گذار به دموکراسی مطرح می‌شوند، که در معنای حداقل، شامل «گسترش مشارکت و رقابت ایدئولوژیک در عرصه سیاسی» هستند. بنابراین، مفهوم «توسعه سیاسی»، در ابعاد گوناگون، به مفهوم «دموکراسی»، فروکاسته می‌شود و با مشروعیت و جذابیت جهانی یافتن الگوی حکومتی دموکراسی، کل آرمان‌هایی که درباره حقوق بشر، صلح، آزادی و توسعه مطرح می‌شوند، در معنای فراگیر دموکراسی مندرج هستند (بشپریه، ۱۳۸۷: ۹۰-۸۹). بر این اساس، درباره الگوی نظری مقاله، ذکر دو نکته ضروری است؛ نخست اینکه در حرکت به سمت دموکراسی (که همانا رویکرد جریان اصلاح طلب در نظام سیاسی برآمده از انقلاب در ایران بود)، نظریه‌های گذار به دموکراسی که به نوعی همگام با تجربه‌های واقعی گذار در کشورهای مختلف یا برآمده از آن هستند، دارای اهمیت فراوانی بوده و از محوریت برخوردار هستند و دوم اینکه در نظریه‌های گذار به دموکراسی، تمرکز بر نظریه‌های جدیدتر گذار و به ویژه دیدگاه‌های نخبه‌محور (نخبه‌گرا) است. این مقاله در پی نقد و بررسی عملکرد نخبگان اصلاح طلب به عنوان بازیگران سیاسی-فکری است؛ از این رو، مطالعات محوری در حوزه نظری، بالطبع پیرامون نقش و چگونگی تأثیرگذاری نخبگان سیاسی بر روند اصلاحات، ایجاد تغییرات و دموکراتیزاسیون قرار دارد؛ به این معنا که در نظریه‌های نخبه‌گرایانه، جایگاه نخبگان سیاسی در قالب حکومت‌ها در پیشبرد جوامع به سوی توسعه و انجام موفقیت‌آمیز فرایند اصلاحات و بهسازی، مورد توجه قرار می‌گیرد. بر

این اساس، شناخت چالش‌ها و دلایل ناکامی اصلاح‌طلبان در تحقق اهداف و عدم پیشروی مطلوب روند اصلاحات در جمهوری اسلامی ایران، با توجه به این الگوی نظری مطلوب، ممکن می‌شود.

۱-۱. تأملی بر نظریه‌های گذار به دموکراسی

نظریه‌پردازی درباره گذار به دموکراسی و نیز زمینه‌های اجتماعی آن، هم‌زمان با گسترش دموکراسی‌ها در دهه‌های اخیر، بسیار افزایش یافته است، اما مباحث نظری شکل گرفته در این زمینه، چندان با مباحث فلسفی در مورد معنا و مفهوم دموکراسی و یا نظام‌های دموکراتیک تثبیت شده، مرتبط نیستند، بلکه فرایند گذار از رژیم‌های اقتدارطلب به دموکراتیک و استحکام دموکراسی‌های نوپا در کوتاه‌مدت را مورد توجه قرار می‌دهند. موضوعات اصلی نظریه‌پردازی‌های جدید، علت‌ها، شیوه‌ها، مراحل و پیامدهای گذار به دموکراسی هستند که از ابعاد مختلفی به این فرایند می‌نگرند. به‌طور کلی، نظریه‌پردازی درباره گذار از نظام‌های غیردموکراتیک به دموکراتیک با توجه به اجزای فرایند گذار را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد؛ نخست، نظریه‌های مربوط به شیوه‌ها و شکل‌های گوناگون گذار؛ دوم، نظریه‌های موجود درباره شرایط پیدایش نیروها و کارگزاران گذار (که مربوط به عوامل، شرایط و زمینه‌های گذار به دموکراسی می‌شوند) و سوم، نظریه‌های مراحل گذار (از جمله لحظه گذار، گذار اولیه، تحکیم گذار و تثبیت یا نهادینه شدن دموکراسی).

به بیان روشن‌تر، گذار به دموکراسی مانند «توافق بر سر قواعد، شکل و روند بازی معینی» است که در آن، خود «بازی‌های دموکراتیک» (روند معمولی سیاست و حکومت در دموکراسی‌ها) مورد بحث نیستند (بشپریه، ۱۳۸۷: ۱۴-۸).

فرایند گذار به دموکراسی می‌تواند از سوی نخبگان حاکم یا بخشی از آنها (بالا) و یا توسط جنبش‌های اجتماعی و سیاسی بیرون از ساختار قدرت (پایین) آغاز شود. بر این اساس، نظریه‌پردازی درباره پیدایش و استقرار دموکراسی از نظر عوامل، شرایط و زمینه‌های گذار (نیروها و کارگزاران گذار) به دو دسته بزرگ تقسیم می‌شوند؛

الف- نظریه‌هایی که بر عوامل و زمینه‌های ساختاری، کلان و بلندمدت تأکید دارند و دستیابی یا عدم دستیابی به دموکراسی را تعینی و جبری می‌بینند (نظریه‌های کلاسیک)؛

ب- نظریه‌هایی که توجهشان به زمینه‌های کنش‌گرایانه، سیاسی و نسبتاً کوتاه‌مدت (جدیدتر و نئوکلاسیک) است و خود، به دو دسته نظریه‌های «نخبه‌محور» و «تلفیقی یا جامعه‌محور» تقسیم می‌شوند. این نظریه‌های نئوکلاسیک کنش‌گرایانه، به لحاظ تاریخی در دو دوره (دوره نخست، نظریه‌های گذار در دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ و دوره دوم، نظریه‌های گذار مربوط به دهه ۱۹۹۰ به بعد) قابل تشخیص هستند.^(۳)

در دوره نخست، نظریه‌های «نخبه‌گرایانه»، بر کیفیت رهبری، نقش نخبگان، اهمیت مصالحه، پیشابندی (اتفاقی) بودن گذار به دموکراسی و مفهوم عدم قطعیت تأکید می‌کنند. این نظریه‌ها نقش کارگزار و کنشگر را در مقابل ساختار، برجسته کرده و دموکراسی را محصول تعامل استراتژیک نخبگان و چانه‌زنی، مذاکره و مصالحه بین آنها می‌دانند. نظریه‌های یادشده، نگرشی بدبینانه به بسیج توده‌ای دارند و نقش چندانی برای جنبش‌های اجتماعی در گذار به دموکراسی قائل نیستند.

در دوره دوم، یعنی در هنگام تفوق «نظریه‌های تلفیقی یا جامعه‌محور»، نقش عمده‌تر نیروها و طبقه‌های اجتماعی (کنشگران غیرنخبه) در گذار در کنار برخی دیگر از مؤلفه‌ها همچون عوامل اقتصادی، ساختار طبقاتی و رژیم سیاسی پیش از گذار، مورد توجه قرار گرفته است، اما به این دلیل که مؤلفه نخبگان سیاسی به‌طور کامل نادیده گرفته نمی‌شود، آنها را نظریه‌های تلفیقی نیز می‌نامند. تفکیک نظریه‌های مربوط به عوامل و شرایط گذار، در قالب جدول شماره (۱) به‌نمایش درآمده است؛

جدول شماره (۱). نظریه‌های گذار به دموکراسی از حیث عوامل، زمینه‌ها و شرایط گذار

الف- نظریه‌های ساختاری، کلان و درازمدت (کلاسیک)	تأکید بر لزوم پیدایش برخی زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای گذار که با شاخص‌هایی چون رشد اقتصادی، گسترش شهرنشینی و توسعه آموزش و ارتباطات سنجیده می‌شوند و مبتنی بر رابطه علی و معلولی یا همبستگی میان توسعه اجتماعی و توسعه دموکراسی هستند.	نظریه‌های گذار به دموکراسی
ب- نظریه‌های کوتاه‌مدت یا اتفاقی و کنش‌گرایانه (نئوکلاسیک و جدید)	۱. نظریه‌های نخبه‌محور (تأکید بر نقش کنشگران سیاسی، یعنی نخبگان حاکم و صورت‌بندی آنها) ۲. نظریه‌های تلفیقی یا جامعه‌محور (تأکید بر ترکیبی از عوامل، به‌ویژه نقش طبقات، نیروها و کنشگران اجتماعی)	

چارچوب نظری این مقاله به‌طور عمده از دوره نخست (دهه‌های ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰) نظریه‌های نئوکلاسیک گذار به دموکراسی، برگرفته شده و شکل و شیوه

مورد تأکید برای تحلیل و بررسی اصلاح‌طلبی، به‌طور مشخص، برگرفته از «دیدگاه‌های نخبه‌گرایانه اودانل و اشمیتر» است. نظریه‌های اودانل و اشمیتر، بر اتفاقی بودن و عدم قطعیت گذار به دموکراسی تأکید دارند و نقش کنشگران نخبه را در این فرایند، برجسته می‌کنند. این دو اندیشمند، چندپارگی، عدم انسجام و وجود شکاف میان نخبگان حاکم را شرایط مناسبی برای شروع فرایند گذار به دموکراسی می‌دانند. در واقع لازمه آغاز فرایند گذار، بر هم خوردن همبستگی نخبگان اقتدارگرا، یا «تصمیم» آنها برای «دموکراتیزاسیون» است. به‌باور اودانل و اشمیتر در کتاب «انتقال قدرت از حکومت استبدادی»، هیچ انتقال قدرتی وجود ندارد که به‌شکل مستقیم یا غیرمستقیم از بروز یک «شکاف و دودستگی» مهم در خود رژیم استبدادی شروع نشده باشد (حمید، ۱۳۸۹: ۶).

در شرایط گذار، پس از دادن مقداری آزادسازی فضا توسط نیروهای دموکراسی‌خواه، مخالفان رادیکال، در برابر گذار دموکراتیک، مقابله و مقاومت می‌کنند؛ لذا در این مرحله، مهم‌ترین مسئله، نحوه عمل و کنش میانه‌روها یا اصلاح‌طلبان درون نظام سیاسی است، که در صورت بی‌تدبیری و عملکرد نامناسب از سوی آنها (و نیز عدم توازن قوا در درون نظام سیاسی)، شرایط به نفع مخالفان دموکراسی و به‌سمت افزایش اقتدارگرایی و خشونت تغییر می‌کند.

بر اساس دیدگاه‌های اشمیتر و اودانل، میانه‌روها (اصلاح‌طلبان) با استفاده از مهارت سیاسی خود و مذاکره، با دادن تضمین و اطمینان به تندروهای مخالف دموکراسی، می‌توانند به دستیابی به یک توافق و اجماع نزدیک شوند. پیام تاکتیکی اودانل و اشمیتر نیز در این مراحل، لزوم حفظ میانه‌روی و احتیاط توسط طرفداران دموکراسی است. در واقع، در مرحله نخست، بخش معتدل‌تر مخالفان هستند که باید مخاطب دموکراسی‌خواهان قرار گیرند؛ در پی آن و در صورت انجام مذاکره و سازش با تندروهای مخالف دموکراسی، احتمال یک بسیج عمومی و احیای جامعه مدنی نیز وجود دارد؛ بر این اساس، کنشگران غیرنخبه و اجتماعی در این مرحله از گذار می‌توانند ایفای نقش کرده و تأثیرگذار باشند. علاوه بر این، اشمیتر و اودانل، محدودیت‌های موقعیت گذار را در نظر داشته و بر عدم قطعیت موفقیت در گذار و

پیشابندی (اتفاقی) بودن آن نیز تأکید دارند (O'Donnell & Schmitter, 1986: 7-10).

نمودار شماره (۱). نظریه‌های نخبه‌گرایانه اودانل و اشمیتز در مورد گذار به دموکراسی



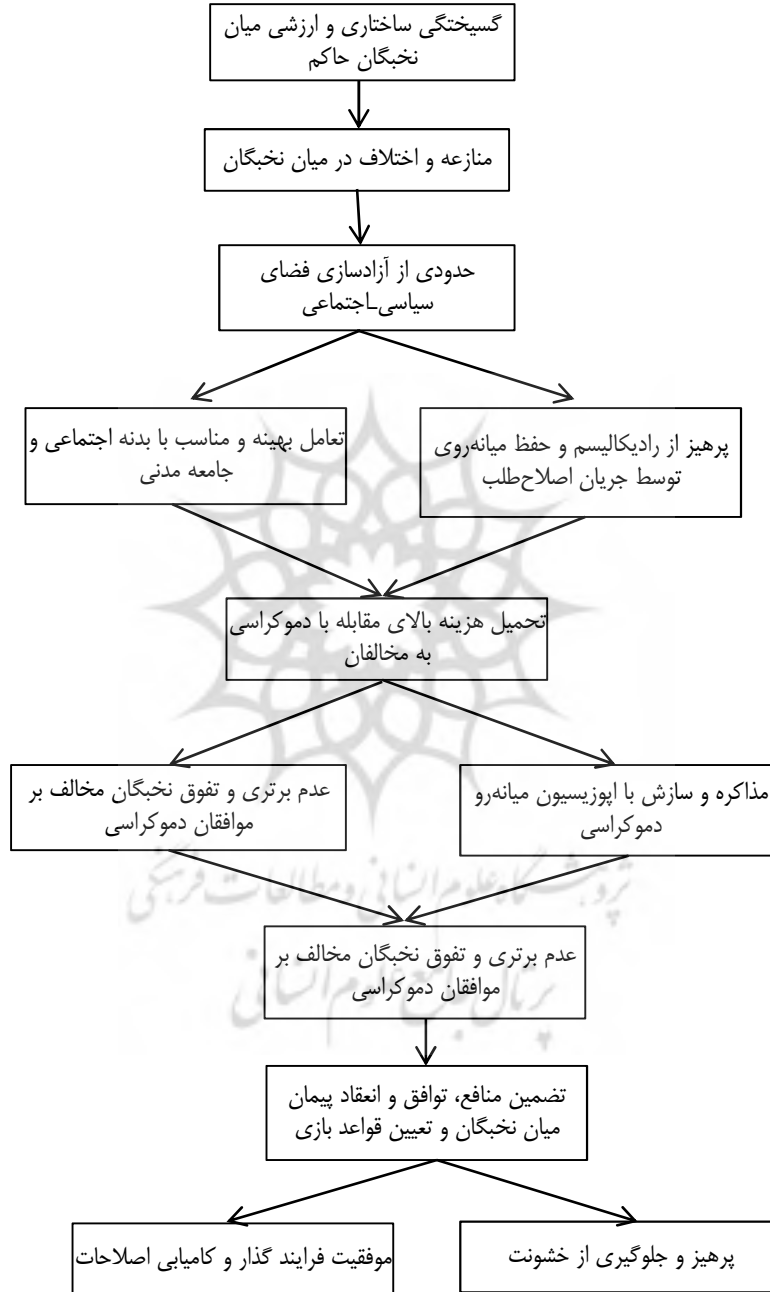
نگرش انتقادی از درون به اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران؛ درس‌هایی برای مصالحه

دوره
میانه (۷)

بر اساس آنچه بیان شد، مدل تحلیلی مقاله برای بررسی انتقادی اصلاح‌طلبی در

نظام جمهوری اسلامی ایران شکل می گیرد.

نمودار شماره (۲). مدل بررسی انتقادی جریان اصلاح طلبی بر اساس الگوی نظری



۲-۱. صورت‌بندی نظری اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران

استفاده از سازوکارهای دموکراتیک و نوع عمل حامیان و حاملان تفکر اصلاح‌طلبی در ابتدای ظهورشان، می‌تواند تا حدی چگونگی طرح نظری آنها را مشخص کند. به بیان روشن‌تر، شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری، مجلس و شوراهای برای در دست گرفتن قدرت دولتی با شعارها و اهداف آزادی‌طلبانه و دموکراسی‌خواهانه، نشانی از نوع نگرش اصلاح‌طلبان برای گذار به دموکراسی داشت، که همانا انجام اصلاحات تدریجی در ساختار حکومت به‌دست نخبگان بود. مشی اصلاح‌طلبانه آنان در گذار به دموکراسی با استفاده از ظرفیت‌های دموکراتیک موجود در قانون اساسی و برخی ساختارهای نظام جمهوری اسلامی، به‌ویژه درون هسته محوری و نخبگان برجسته جریان اصلاح‌طلب، قابل‌فهم و مشاهده است، اما تحلیل درست، مستلزم شناخت صورت‌بندی نظری و الگوی موردنظر آنها برای پیشبرد تغییرات است.

یکی از نخبگان فکری و عملی مهم و تأثیرگذار اصلاحات، در مقاله‌ای با عنوان «اصلاحات دموکراتیک؛ جامعه‌محور یا حکومتی؟»، درباره الگوی نظری و خط‌مشی اصلاح‌طلبی برای گذار به دموکراسی، مباحث مهمی را مطرح کرده است. وی اهداف اصلاح‌طلبی و نوع و ماهیت تغییرات موردنظر آن را عاملی مهم و اساسی در تعیین الگوهای نظری، عملی و خط‌مشی طرفداران آن می‌داند. رسیدن به اهداف اصلاحی در روند دموکراتیزاسیون، بدون به‌دست گرفتن قدرت سیاسی یا «حضور در حکومت و قلمرو تصمیم‌گیری» و تنها با فعالیت جامعه مدنی، امکان‌پذیر نمی‌شود و بسته به «نوع، گستره و عمق اصلاحات»، نوع عملکردها و الگوهای نظری نیز متفاوت خواهد بود. بر این اساس، اهداف اصلاحی که به شکل و ماهیت نظام سیاسی مربوط شود (حاکمیت قانون و حکمرانی خوب به‌منظور تأمین امنیت پایدار، رفاه، توسعه همه‌جانبه اقتصادی، علمی و فنی، کرامت و حقوق مدنی و سیاسی شهروندان، اعم از حقوق فردی، گروهی، ملی، قومی، مذهبی، جنسیتی، مبارزه مؤثر با فقر و فساد، شکل‌گیری حکومتی برآمده از مردم و مسئول و پاسخ‌گو)، همگی نیازمند «دست مرئی حکومت» است. علاوه بر این، نوع ساختار سیاسی حاکم و میزان توسعه‌نیافتگی آن، عامل مهم دیگری در اتخاذ الگوی نظری

مناسب برای دموکراتیزاسیون است؛ به هر میزان که حکومت، متمرکزتر و بوروکراسی دولتی، حجیم‌تر و مسئولیت‌های آن وسیع‌تر باشد، «برخورداری از قدرت» توسط تحول‌خواهان، ضروری‌تر است. گذار به دموکراسی در چنین ساختار سیاسی حتی با «حضور در ارکان حکومت» با دشواری بسیاری روبه‌رو است، به‌ویژه اگر نهادهای مدنی ضعیف باشند (تاج‌زاده، ۱۳۸۷: ۴۶-۴۷).

با وجود اشاره به اهمیت فعالیت جامعه مدنی و نیروهای اجتماعی سازمان‌یافته در فرایند گذار به دموکراسی توسط اصلاح‌طلبان، نقش عنصر دولت و نخبگان (اقدام از بالا) محوری است. در این دیدگاه، با نظر به شواهد عینی و تجربه‌های تاریخی دموکراتیزاسیون، بیان می‌شود که استفاده از سازوکارهای دموکراتیک موجود، همواره اهداف اصلاح‌طلبانه را برای کسب قدرت سیاسی، تقویت کرده است؛ لذا می‌توان شواهد و نمونه‌های بسیاری را ارائه کرد که به‌دست گرفتن نهادهای انتخابی قدرت توسط اصلاح‌طلبان، امکان برداشتن گام‌های قابل‌توجهی در برای توسعه دموکراتیک (از جمله تقویت نهادهای مدنی) را فراهم کرده است. در تاریخ ایران نیز از زمان مشروطه تاکنون، هرگاه قدرت، توزیع شده و تحول‌خواهان به درون حکومت راه یافته‌اند، اصلاحات دموکراتیک در بالا (حکومت) و پایین (جامعه) ممکن و تسهیل شده است. بر اساس آنچه گفته شد، حکومت در راه اصلاح امور، نقشی تعیین‌کننده دارد و مادامی که دموکراسی‌خواهان، خارج از ساختار حکومت باشند، گذار به دموکراسی اگر ناممکن نباشد، بسیار دشوار خواهد بود. «بهداشتی‌ترین، کم‌هزینه‌ترین و مؤثرترین راهبرد»، تقویت نهادهای مدنی، تحمیل انتخابات آزاد به اقتدارگرایان و مشارکت فعال در این روند است. در ایران، راه تقویت نهادهای مدنی نیز از انتخابات آزاد می‌گذرد (تاج‌زاده، ۱۳۸۷: ۴۹-۵۱).

بر اساس شواهد متعدد موجود، به‌نظر می‌رسد که الگو و مشی کلان بسیاری از اصلاح‌طلبان درون نظام جمهوری اسلامی، برای تحقق اهداف دموکراتیک (با وجود تأکید بر تقویت و نقش نهادهای مدنی، سازمان‌ها و احزاب)، استفاده از قدرت سیاسی و امکانات آن توسط «نخبگان» بوده است؛ تا آنجا که به‌رغم برنامه طراحان اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران که پیش از کسب قدرت در خرداد ۱۳۷۶، در پی تقویت نقش جامعه (جامعه‌محوری) در گذار به دموکراسی بودند، پس از کسب قدرت،

«دولت‌محور» یا نخبه‌محور شدند (خانیک، ۱۳۹۰)، زیرا در روند دموکراتیزاسیون و چگونگی تداوم اصلاحات، با وجود اهمیت ساختار سیاسی و قوانین موجود، رفتار سیاسی نخبگان نیز اهمیت زیادی دارد (خاکی فیروز، ۱۳۸۰: ۵۰).

از آنجاکه در مرحله‌ای از فرایند گذار (همان‌گونه که در نظریه‌های مربوط به آن آورده شد)، استفاده از نیروهای اجتماعی طرفدار دموکراسی و نقش آنها، منطقی و دارای اهمیت است، اصلاح‌طلبان در ایران نیز با توجه به شرایط و ویژگی‌های نظام سیاسی حاکم، برای موفقیت و برخورداری از الگویی کارآمد، نقش نیروهای اجتماعی را دست‌کم به‌لحاظ نظری، مورد توجه قرار داده‌اند. این مسئله در قالب استراتژی «فشار از پایین، چانه‌زنی از بالا»، قابل تشخیص است. در این دیدگاه، راه ایرانی توسعه سیاسی، «ستیزی از تجربه انقلاب‌های مشروطیت و اسلامی» است؛ به این معنا که نمایندگانی از سوی توده‌ها باید در بوروکراسی حضور داشته باشند و از سوی دیگر، در عرصه اجتماعی تلاش شود که رهبران محلی چه در امر آگاهی‌بخشی و چه سازماندهی، مردم را راهنمایی کنند. پیوند این دو دسته نیرو، «الگوی فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا» است، که بخش نخست، از تجربه انقلاب اسلامی و بخش دوم، محصول تجربه مشروطه است (حجاریان، ۱۳۸۴).

بر اساس آنچه ذکر شد، اصلاح‌طلبان، با نگرش نخبه‌محوری (نخبه‌گرایانه)، در پی اصلاح نظام سیاسی به کمک جامعه در هنگام ضرورت بودند؛ با این هدف که در این روند و بنا بر شرایط، تعامل با جامعه را مورد توجه قرار داده و از آن بهره‌جویند؛ در واقع، اصلاح‌طلبان قصد داشتند با کمک به تقویت فعالیت و شکل‌گیری نهادهای مدنی، در هنگام نیاز از حمایت آن استفاده کنند، اما نقطه عزیمت آنها برای گذار به دموکراسی، اصلاحات حکومتی به شیوه مسالمت‌آمیز و با به‌دست گرفتن قدرت سیاسی (مدل نخبه‌گرایانه) بود.

۲. ناکارآمدی‌های عملی اصلاح‌طلبی؛ پارادوکس نظریه و عمل

در نگرش انتقادی به اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران، لازم است به مدل نظری و تأثیر آن بر استراتژی‌ها و تاکتیک‌های برگزیده‌شده توسط اصلاح‌طلبان توجه شود؛ زیرا اساساً محور اصلی بررسی انتقادی این است که مشخص شود، تعیین استراتژی و

خط‌مشی کارآمد و نیز عملکرد مناسبی بر اساس الگوی انتخابی نظری و نیز اهداف اصلاح‌طلبی، صورت گرفته است یا خیر؟ به بیان دیگر، آیا اصلاح‌طلبان به بایسته‌ها و تدبیرهای مدل موردنظر خویش برای موفقیت روند اصلاح و حرکت به سمت تقویت دموکراسی، پایبندی داشته‌اند یا خیر؟ بر این اساس می‌توان با نگاهی روشمند و منسجم، نگرش انتقادی را بر بنیان‌های نظری استوار ساخت.

نظام سیاسی هدف اصلاح (جمهوری اسلامی ایران) دارای ویژگی‌ها و ماهیتی است که گاه در آن به صورت مسالمت‌آمیز و قانونی، امکانی برای گذار به وجود می‌آید؛ امکانی که بر اساس چارچوب نظری این مقاله، سرآغاز فرایند گذار به دموکراسی محسوب می‌شود. آنگاه که انسجام ساختاری و ارزشی نخبگان حاکم به هم بخورد و افرادی دموکراسی‌خواه از سوی جامعه (از طریق سازوکار انتخابات موجود در نظام سیاسی)، برای حضور در دولت و مجلس برگزیده شوند، می‌تواند زمان این سرآغاز باشد. چنین بزنگاهی در خرداد ۱۳۷۶ (دوره هفتم انتخابات ریاست جمهوری) و سپس بهمن ۱۳۷۸ (ششمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی) محقق شد و درجه بالایی از گسیختگی ارزشی و ساختاری میان نخبگان حاکم پدید آمد. در واقع، با به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط اصلاح‌طلبان، تا حدودی بسط آزادی‌ها (آزادسازی) انجام شد و فعالیت‌های مدنی، اجتماعی و سیاسی و نیز حرکت‌هایی در راستای تأمین آزادی بیان و اجتماعات، صورت گرفت. اما تداوم این وضعیت و حرکت در راستای کاهش اقتدارگرایی، نیازمند یک گام اساسی و مهم بود؛ زیرا نخبگان مسلط مخالف گذار، به راحتی اجازه از دست رفتن منافع و موقعیت‌های خویش را به نیروهای دموکراسی‌خواه نمی‌دهند و اهداف اصلاحات، در تضاد با ایدئولوژی، باورها و منافع آنها قرار دارد؛ لذا در این مرحله، نکته محوری و استراتژیک، تلاش برای مذاکره و مصالحه با نخبگان میانه‌رو در درون مخالفان است.

۲-۱. عدم مصالحه سیاسی و ناکامی اصلاحات

بر اساس تجربه‌های عملی و ادبیات نظری گذار به دموکراسی، برای هر کدام از الگوهای گذار، شرط‌ها و بایسته‌هایی وجود دارد، که تحقق یا عدم تحقق آنها، بر میزان کامیابی در گذار از رژیم‌های اقتدارگرا به دموکراتیک بسیار تأثیرگذار است.

بنابراین، با توجه به الگوی موردنظر اصلاح‌طلبان (نخبه‌گرایی)، مهم‌ترین شرایط لازم برای موفقیت، حفظ میانه‌روی و ایجاد مصالحه و سازش، ائتلاف و اجماع برای پیشبرد امور است؛ به این معنا که تفکر دموکراتیک، توان تحمیل و غلبه بیابد و نخبگان بر سر اصول و قواعد کردار سیاسی، توافق کنند؛ به‌ویژه اینکه اصلاح‌طلبان، تنها نخبگان قدرتمند حاکم نبودند که با استفاده از تمام ابزارهای موجود بتوانند اصلاحات را پیش ببرند. بر این اساس، اصلاح‌طلبان برای پیشبرد اهداف اصلاحی خود نیازمند «مصالحه و توافق» با جریان مقابل بودند و اگرچه چنین توافقی نمی‌توانست حداکثری باشد، اما به‌طور نسبی می‌بایست محقق می‌شد.

در نظریه‌های نخبه‌گرایانه اودانل و اشمیتر، ائتلاف و مصالحه با مخالفان معتدل دموکراسی، یکی از مراحل اساسی گذار است که در صورت عدم تحقق، به اقتدارگرایی بیشتر خواهد انجامید. دولت اصلاحات، از الزامات الگوی نخبه‌گرایانه گذار در بسیاری از ابعاد و جنبه‌ها غافل شد. یکی از این ابعاد، مسئله مذاکره و توافق با نخبگان مخالف بود؛ در واقع، اصلاح‌طلبان بدون توجه به این مسئله و بایسته‌های مدل نخبه‌محور که بیشتر آورده شد، در راه گذار به دموکراسی دچار سردرگمی و فرسایش شدند. اصلاح‌طلبان، برای توافق، مصالحه و همراه کردن دیگر نخبگان حاکم با خود، تلاش و برنامه‌ریزی مؤثری انجام ندادند یا اساساً توان و اراده آن را نداشتند و یا به‌دلیل حمایت زیاد مردمی، چنین نیازی را احساس نمی‌کردند و به همین دلیل، تمام توان آنها صرف تقابل با جناح مخالف شده و تنها به رادیکالیزه و خشونت‌آمیز شدن فضا و از سوی دیگر، انفعال و عقب‌نشینی انجامید.

شرایط یادشده، در آن مقطع تاریخی، پیامدهای بسیار مهمی نیز برای نیروهای اجتماعی طرفدار دموکراسی و جامعه مدنی در حال شکل‌گیری به‌همراه داشت. اصلاح‌طلبان با آگاهی از تأثیر جامعه در فرایند گذار و تحقق دموکراسی، به ایجاد امکان مشارکت مردم و افزایش نقش آنها در زندگی سیاسی، هم‌به‌مثابه اهرم گذار و هم‌به‌مثابه یکی از غایت‌های گذار توجه داشتند، اما به‌دلیل ناتوانی در سازش با دیگر نخبگان حاکم، زمینه‌های لازم برای فعالیت و شکل‌گیری جامعه مدنی و همچنین انسجام و سازماندهی نیروهای طرفدار اصلاحات ایجاد نشد. جریان

اصلاح طلب با وجود تلاش در این زمینه، مدیریت لازم برای تعامل، تعدیل و پیشبرد خواست‌های جامعه مدنی و به‌کارگیری آن در رویارویی با حاکمیت را انجام نداد که بتواند با استفاده از نیروهای دموکراسی‌خواه، هزینه برخورد و مقابله با دموکراسی را برای مخالفان بالا برده و آنها را وادار به مذاکره و مصالحه کند. حاصل چنین وضعیتی، رادیکالیزه شدن فزاینده خواست‌های بخش‌هایی از جامعه، نزاع و خشونت در میان نخبگان حاکم و درنهایت، تقابل جامعه با خود اصلاح‌طلبان بود. در واقع، جریان اصلاح‌طلبی، در فضا سازی، تشکل و سازماندهی نیروهای اجتماعی و مدیریت رابطه‌اش با جامعه، دچار ضعف و ناتوانی بود و لذا نتوانست طرف مقابل را نیازمند مصالحه و اجماع و وادار به ائتلاف و توافق بر سر قواعد دموکراتیک کند.

از نظر اودانل و اشمیتر که در توصیه‌های تاکتیکی خود برای نخبگان دموکراسی‌خواه، «میان‌روی و حرکت تدریجی» را توصیه کرده‌اند (کدیور، ۱۳۸۶)، در پیش گرفتن رادیکالیسم در هنگامه گذار، می‌تواند به شکست آن منجر شود؛ مسئله‌ای که جریان اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران، بین سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، گرفتار آن شد. رادیکالیسم ایجاد شده نزد بسیاری از اصلاح‌طلبان، بهترین دلیل برای مقابله جریان مخالف، خشونت‌آمیز شدن فضا و شدت یافتن اقتدارگرایی بود. علاوه بر این دو نظریه پرداز، کالین مورفی^۱ نیز که در کتاب «نظریه اخلاقی مصالحه سیاسی» با تأکید بر مصالحه، معتقد است برای تقویت و تشویق مصالحه سیاسی، باید به «مؤلفه‌ها و شاخص‌های مردم‌سالارانه و روابط سیاسی مبتنی بر مردم‌سالاری» توجه جدی داشت، مصالحه سیاسی را فرایندی پیچیده می‌داند که مجموعه‌ای از قواعد مربوط به احترام متقابل نسبت به نقش قانون را شامل می‌شود و لذا بر اساس دیدگاه‌های وی، ضرورت دستیابی به فرمول سیاسی مصالحه با توجیه منافع طرف‌های ذی‌نفع (مورفی، ۱۳۸۹) در واقع می‌تواند کلید موفقیت نخبگانی باشد که در پی تغییرات و اصلاح در نظام سیاسی‌ای هستند که در آن، از قدرت برتر و کافی برای پیشبرد اهدافشان برخوردار نیستند.

برخی از بخش‌های ساختار سیاسی-قانونی حاکم بر ایران و نیروهای طرفدار آن، با داشتن اهرم‌های مهم قدرت سیاسی، اقتصادی، قانونی و نظامی، مخالف انجام تغییرات دموکراتیک و در پی حفظ ساختارها و اصول مذهبی و انقلابی موجود بودند. به بیان دیگر، اصلاح‌طلبی در درون ساختاری که ظرفیت‌های باریک و محدودی برای گشایش و اصلاح از خود نشان می‌داد، نیازمند تدبیری قوی و انطباق صحیح نظریه با عمل بود. اگرچه وجود گرایش‌ها و خواست‌های مختلف در جامعه و در سطح نیروهای سیاسی، امری طبیعی است که همواره ملازم حیات بشری بوده است، اما بحث بر سر این است که گفتمان‌ها و گروه‌های اصلاح‌طلب که در ساختار رسمی قدرت در پی انجام تغییر هستند، باید توان و اراده آن را داشته باشند که به حرکت و اهداف و استراتژی‌های خود، انسجام ببخشند و آنها را عملیاتی کنند. آنچه می‌توانست به الگوی نظری اصلاح‌طلبی خصلتی کاربردی بدهد، تدبیر حاملان آن بود؛ به‌رغم وجود تندروترین و کندروترین افراد در درون اصلاح‌طلبان، نخبگان دولتی آن می‌بایست با برطرف کردن ابهام‌ها و چندگانگی‌ها، کل جریان را به‌سوی میانه‌روی و تعامل پیش می‌بردند. از سوی دیگر، این نخبگان، امید و باور خود را بر روی شکل‌گیری و قوت جامعه مدنی نیز قرار داده بودند، اما علاوه بر آن، می‌بایست شکاف میان خواست تغییر با حفظ منافع نظام سیاسی را نیز از بین می‌بردند؛ در واقع بر اساس چارچوب نظری مقاله، نخبگان اصلاح‌طلب باید جناح مخالف دموکراسی را از کنار نرفتن از قدرت و از دست ندادن منافع حیاتی‌شان مطمئن می‌کردند.

شاید بتوان گفت که دو بُعد جنبشی-دولتی نیروهای اصلاح‌طلب، سبب ایجاد نوعی ناهماهنگی در درون این جریان شده بود؛ به‌گونه‌ای که نخبگان فکری و عملی و همچنین بدنه اجتماعی آن (که با گرایش‌های مختلف رادیکال، میانه‌رو و محافظه‌کار وجود داشتند)، در میان خود نیز به نوعی سازش و توافق مسالمت‌آمیز، واقع‌گرایانه، میانه‌روانه و اصلاح‌طلبانه نرسیدند، که این مسئله، هم سبب پیشبرد امور شود و هم از تقابل فزاینده با حاکمیت بکاهد. به‌عنوان مثال، سید محمد خاتمی به‌عنوان رئیس‌جمهور، حافظ قانون اساسی و نیز رهبر جریان اصلاح‌طلبانه و جنبشی که درون جامعه شکل گرفته بود، تحت فشاری مضاعف و دوگانه قرار

داشت؛ فشاری که از سوی نظام سیاسی (با ظرفیت‌های خاص اصلاحی آن) و جامعه خواستار تغییرات سریع و دموکراتیک، اعمال می‌شد.



اگر اراده کلی نخبگان نظام سیاسی (با استفاده از مصالحه)، بر انجام تغییرات قرار می‌گرفت، اصلاح‌طلبان در برابر خواسته‌های جامعه تحول‌خواه تا آن حد تحت فشار قرار نمی‌گرفتند؛ اما آنها بخشی از ساختار یک حاکمیت مذهبی-ایدئولوژیک بودند که خواست و اراده اصلاحات را (دست‌کم در مفهوم موردنظر اصلاح‌طلبان و جامعه ایران) نداشت و بی‌تأمل در پی حفظ وضع موجود بود. در الگوی دموکراسی خواهی اصلاح‌طلبان ایران، برداشتی قطعی از دوگانگی میان مفاهیم اصلاح و انقلاب وجود داشت؛ لذا درصدد ایجاد برخی تغییرات به روش مسالمت‌آمیز در درون نظام سیاسی حاکم بودند، اما همان‌گونه که اشاره شد، با وجود تأکید مداوم آنها بر شیوه اصلاح‌طلبانه، در درون لایه‌ها و گروه‌های خود، دارای پارادوکس‌های رادیکال-محافظه‌کارانه بودند و برای ایجاد برابری «میان‌روی و انسجام» کارآمد تلاش نکردند. جریان اصلاح‌طلب به دلیل نداشتن جایگاهی مطمئن در قدرت سیاسی، برای جلوگیری از رادیکالیسم فزاینده و از دست ندادن پایگاه‌های اجتماعی خود، نیازمند اتخاذ راهبردی برای ایجاد «تعادل و اجماع» به‌منظور انجام حداقلی خواسته‌های خود بود. از آنجاکه در یک دوره کوتاه، امکان نهادینه کردن بسیاری از تغییرات در ساختارهای سیاسی، اجتماعی و حقوقی بسیار دشوار و شاید ناممکن بود و در صورت کنار رفتن اصلاح‌طلبان از عرصه قدرت، بیم افزایش اقتدارگرایی و جهت‌گیری سیاست‌های حکومت در سوی متناقض با هدف‌های اصلاح‌طلبی وجود داشت، نخبگان تحول‌خواه، نیازمند تعامل و حمایت اجتماعی نیز بودند، اما این مهم صورت نگرفت.

در پی قطع ارتباط میان اصلاح‌طلبان و طرفداران اجتماعی آنها، ضربه سختی بر پیکره اصلاح‌طلبی وارد شد. این نخبگان از دایره قدرت کنار رفتند و تحولات به‌گونه‌ای دیگر رقم خورد و هدف‌های تعیین‌شده اصلاح‌طلبی (با وجود چندپارگی و نبود انسجام و اجماع و فرهنگ سیاسی ناهم‌ساز نخبگان)، راه به‌جایی نبرد؛ به‌نحوی که حتی نفس اندیشه امکان اصلاح در نظام سیاسی ایران را با چالش و تردید روبه‌رو کرد. نظام سیاسی ایران پس از دوره اصلاحات، تا سال ۱۳۹۲ و انتخابات یازدهم ریاست‌جمهوری که سبب شد طرفداران اعتدال و میانه‌روها به دولت راه یابند، به‌شدت به‌سوی تحکیم اقتدارگرایی و احیای گفتمان سنتی و بنیادگرایانه پیش رفت و می‌توان گفت که بار دیگر جمهوری اسلامی ایران، به‌سمت یکدستی و یکپارچگی ایدئولوژیک حرکت کرد. این یکدستی ایدئولوژیک که در ابتدا یادآور دهه نخست پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بود، با تحمیل از مرکز هژمونی سیاسی، تلاش کرد نیروهای مخالف و متقد خود را از ساختارهای قدرت دور کند.

بر اساس چارچوب نظری مقاله، ناتوانی در مصالحه و به‌کارگیری مهارت برای ائتلاف با مخالفان، به‌همراه عدم حفظ مشی میانه‌روی توسط اصلاح‌طلبان، سبب شکست فرایند تغییرات دموکراتیک، واکنش شدید مخالفان و نیز بسته شدن بیش از پیش فضای سیاسی و اجتماعی در ایران شد، اما در سال ۱۳۹۲، اتخاذ موضع «تعامل‌گرایانه»، «مصالحه‌جویانه» و «اعتدالی» توسط نخبگانی که هم‌مورد حمایت بخش مهمی از جریان اصلاح‌طلب و هم‌مورد اعتماد کلیت نخبگان حاکم بر نظام سیاسی بودند، بار دیگر کارساز و سبب به‌دست‌گیری قدرت شد. این حادثه نیز پس از گذشت هشت سال از ناکامی اصلاح‌طلبان و وقفه ایجادشده در روند قوام‌بخش دموکراسی و رویکرد اصلاحی، بار دیگر به‌نوعی درستی چارچوب و رویکرد نظری این مقاله در تحلیل و تبیین مسئله را نمایان کرده و در واقع، آموزه و تجربه‌ای مهم برای روش و «مشی سیاسی مصالحه‌محور» به‌دست داده است؛ چنان‌که یکی از مهم‌ترین اندیشمندان اصلاح‌طلب سعید حجاریان- نیز پس از پشت سر گذاشتن آزمون و خطاهای بسیار و فاصله گرفتن از سال‌های حاکمیت اصلاح‌طلبان، به آن اذعان دارد^(۴).

نتیجه‌گیری

تفکر اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران با جهت‌گیری به‌سمت دموکراسی، با وجود فراهم شدن شرایط نخستین گذار به دموکراسی در سال ۱۳۷۶ (با پدید آمدن شکافی استراتژیک میان نخبگان بر سر آزادسازی فضای سیاسی و مدنی و یا تنگ کردن آن)، در نتیجه عملکرد نامناسب نخبگان در پیاده کردن الزامات نظری و عملی گذار، نافرجام ماند. نخبگان طرفدار تغییر، به‌دلیل تناقض نظریه و عمل، بر اختلاف‌های درونی خود نیز چیره نشدند. با شکل‌گیری تجربه ناموفق دیگری در تاریخ اصلاح‌طلبی در ایران، اقتدارگرایی به‌شکلی شدیدتر بازتولید شد. در واقع، در دهه چهارم پس از انقلاب اسلامی، با تسلط جریان رادیکال بنیادگرا، دوران پس از اصلاحات شکل گرفت؛ ایدئولوژی اسلامی، نظامی‌گری در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی، دولتی شدن فزاینده اقتصاد، محدودیت زیاد برای فعالیت‌ها و آزادی‌های اجتماعی و فردی و بسیاری موارد دیگر، از جمله ویژگی‌های این دوران است (موثقی، ۱۳۸۵: ۳۰۴-۳۰۵). تحولات دوران قدرت اصلاح‌طلبان که بیم از دست رفتن منافع و موقعیت‌های ممتاز ناشی از قدرت سیاسی-ایدئولوژیک را در مخالفان دموکراسی ایجاد کرد، آنها را به تمهید و برنامه‌ریزی برای بستن هرچه بیشتر فضا و حاکمیت سرسختانه ایدئولوژی خود واداشت. نظریه‌های گذار به دموکراسی، وضعیت و پیامدهای ناکامی در این فرایند را مورد توجه قرار داده و بر این اساس، دستورکارها و بایدها و نبایدهایی را طرح کرده‌اند. در عرصه عمل نیز ناکامی تجربه اخیر اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران، پیامدهای شکست در فرایند یادشده را به‌روشنی برای جامعه و نخبگان ایران، پدیدار ساخت.

تلاش برای انجام اصلاحات دولتی (از بالا) به شیوه مسالمت‌آمیز توسط نخبگان با تأکید بر تقویت جامعه مدنی، استفاده از نیروهای اجتماعی و به‌کارگیری آنها به‌صورت غیرخشونت‌آمیز برای دستیابی به دموکراسی حداقلی و تعمیق و گسترش تدریجی آن در ساختار جمهوری اسلامی ایران یا هر نظام سیاسی دیگری که سوگیری و برابری دیدگاه‌های نخبگان حاکم آن، موافق ایجاد تغییرات نباشد، امر ساده‌ای نیست که بدون تدبیر، برنامه‌ریزی و عمل دقیق و روشمند، قابل تحقق باشد. به همین سبب، با وجود بسط برخی آزادی‌ها که در اوایل قدرت‌یابی نخبگان

اصلاح طلب صورت گرفت، به تدریج، بحران و فرسایش آغاز شد. آنها نتوانستند تندروها و مخالفان دموکراسی را متقاعد به همراهی و همگامی کنند و از این رو، به سمت فضای تقابل رفتند؛ لذا به دلیل عدم توافق، پیمان و سازش میان نخبگان، آزادی‌های به وجود آمده نیز با سرکوب، زندان، خشونت و ترور همراه شد و تندروها توان غلبه بر میانه‌روها را یافتند. رادیکالیسم ایجاد شده در میان اصلاح‌طلبان، ناموفق بودن در مصالحه و مذاکره با نیروهای اپوزیسیون غیررادیکال (میانه‌رو) و علاوه بر این، ناتوانی در تحمیل و اثبات قدرت خود به جریان مخالف، سبب شد که آنها نیز هزینهٔ مقابله با دموکراسی خواهی را بالا ندانسته و حاضر به مذاکره و همراهی نشوند. به این ترتیب، نخبگانی که با استفاده از سازوکارهای دموکراتیک موجود در نظام سیاسی، کسب قدرت کرده بودند، ساقط شدند و مهم‌تر از آن، فرایند گذار به دموکراسی برای مقطعی دچار وقفه و حتی عقب‌گرد شد.*



یادداشت‌ها

۱. برخی از مصاحبه‌شوندگان، کسانی چون، عبدالواحد موسوی لاری، الهه کولایی، هادی خانیکی، محمدجواد حق‌شناس، محمدجواد غلامرضا کاشی، رضا جلالی، سید علی محمودی، مهدی خاکی فیروز، احمد موثقی و مجتبی مقصودی بوده‌اند.
۲. موسوی لاری در مصاحبه اختصاصی با نگارنده: «آنچه در عرصه عمل و اجرا بود، اصلاح رویه‌ها بود. اما اصلاح رویه‌ها بدون اصلاح باورها و برداشت‌ها، امکان‌پذیر نبود. پس دولت اصلاحات که تکثر در عرصه جامعه و مشارکت‌پذیری را اساس کار خود قرار داده بود، در حوزه اجرا به تغییر در رفتارها، پاره‌ای از روش‌ها و منش‌های اجرایی می‌اندیشید و در حوزه اندیشه، تابلوی دولت اصلاحات، مردم‌سالاری یا مشارکت مردم بود. پس این دولت، طرفدار شکل‌گیری احزاب و فعال بودن مطبوعات آزاد و تجمع‌های مردمی آزاد بود». عبدالواحد موسوی لاری (۱۳۹۰)، *مصاحبه اختصاصی با نگارنده*، ۱۳ دی‌ماه.
۳. در سال ۱۹۸۶ با انتشار کتاب «گذار از حاکمیت اقتدارگرا» زیر نظر گیولرمو اودانل، فیلیپ اشمیتر و لارنس وایتهد در چهار جلد، اثر و نظریه‌های مهمی در زمینه گذار به دموکراسی پس از نظریه‌های راستو، پدید آمد. جلد چهارم این مجموعه، از جمله مهم‌ترین آثار درباره گذار به دموکراسی است؛
- O' Donnell, Guillermo, Schmitter, Philippe C. (1986), "Transition from Authoritarian Rule", vol.4: *Tentative Conclusions about Uncertain Democracies*, Baltimore, MD: John Hopkins University press.
۴. اصلاح‌طلبی و «مبارزه مصلحانه» طرفدار بقا است. اصلاح‌طلب نمی‌خواهد که ماشین دولت را تخریب کند و به‌قول معروف، «ساختارشکنی» کند. همچنین، حفظ حیات مصلحان جامعه و نیز توده مردم برای نیروی اصلاح‌طلب بسیار مهم است؛ مشی‌ای که چنان‌که گفته شد، «مرگان‌اندیش» نیست، چون بنا دارد که باقی بماند و آهسته و پیوسته رود و زمین‌گیر نشود؛ لذا کار مخفی را نفی کرده و در دایره ممکنات حرکت می‌کند. اصولاً سیاست در مبارزه مصلحانه، یعنی: «هنر حرکت در دایره ممکنات». نیروی اصلاح‌طلب اینکه آلام مردم را زیاد کند و دردی را بر دردهایشان بگذارد را نمی‌پسندد. حرکت مصلحانه اساساً با آنکه برایش دموکراسی مهم است، اما ممکن است در مقاطعی به‌خاطر رفع آلام مردم، دست از طرح شعارش به‌صورت موقت بردارد و خواست عمومی و فوری

مردم را بر شعار و آرمان خویش، اولویت دهد؛ نظیر آنچه دو سال قبل، در انتخابات ریاست جمهوری رخ داد. حجاریان، سعید (۱۳۹۴)، «ضرورت رد مبارزه مصلحانه و رد تئوری فنا»، ۱۶ تیر، در:

http://article.irna.ir/fa/c1_388/%D8



منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، گذار به دموکراسی؛ مباحث نظری، چاپ سوم، تهران: نگاه معاصر.
- تاج‌زاده، مصطفی (۱۳۸۷)، «اصلاحات دموکراتیک؛ جامعه‌محور یا حکومتی»، مجله آیین، شماره ۱۷ و ۱۸، دوره آذر و دی، صص ۴۷-۴۶.
- حجاریان، سعید (۱۳۸۴)، «مشروطیت، سلطانیسم و مشروعیت»، ۱۳۸۴/۰۶/۰۹: <http://roozonline.com/05newspapers/09865.shtml>
- حجاریان، سعید (۱۳۹۴)، «ضرورت رد مبارزه مصلحانه و رد تئوری فنا»، ۱۶ تیر، در: http://article.irna.ir/fa/c1_388/%D8
- حق‌شناس، محمدجواد (۱۳۹۰)، مصاحبه اختصاصی با نگارنده، ۲۹ دی.
- حمید، شادی (۱۳۷۹)، «مصر، خانه‌ای با پنجره‌های بسته»، روزنامه شرق، شماره ۱۱۵۰.
- خاکی فیروز، مهدی (۱۳۸۰)، کارنامه خاتمی، تهران: ندای امروز.
- _____ (۱۳۹۱)، مصاحبه اختصاصی با نگارنده، ۲۲ خرداد.
- خانیک، هادی (۱۳۹۰)، مصاحبه اختصاصی با نگارنده، ۱۹ دی.
- روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۶۳۲، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۵.
- روزنامه ایران (ویژه‌نامه پایان دوره ریاست‌جمهوری سید محمد خاتمی، سال یازدهم، شماره ۳۲۰۹، ۱۱ مرداد ۱۳۸۴).
- روزنامه جوان، سال هشتم، شماره ۲۲۶۷، ۲۲ اسفند ۱۳۸۵.
- روزنامه سلام، سال ششم، شماره ۱۶۸۰، ۵ فروردین ۱۳۷۶.
- روزنامه سلام، سال ششم، شماره ۱۷۲۲، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۶.
- روزنامه سلام، سال ششم، شماره ۱۷۲۳، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۶.
- روزنامه سلام، سال ششم، شماره ۱۷۲۴، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۶.
- روزنامه شرق، سال سوم، شماره ۷۶۸، ۳ خرداد ۱۳۸۵.
- روزنامه کارگزاران، سال اول، شماره ۲۳، ۳ خرداد ۱۳۸۵.
- روزنامه هم‌میهن، ۷ خرداد ۱۳۸۶.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، کالبدشکافی ذهنیت اصلاح‌گرایان، تهران: گام نو.
- _____ (۱۳۹۰)، مصاحبه اختصاصی با نگارنده، ۱۳ آذر.
- غلامرضاکاشی، محمدجواد (۱۳۹۰)، مصاحبه اختصاصی با نگارنده، ۲۲ آذر.
- غنی، مهدی؛ محمدی، نرگس (۱۳۸۰)، اصلاحات هم‌استراتژی هم‌تاکتیک: مجموعه

سخنرانی‌های ایرادشده در جامعه زنان انقلاب اسلامی، تهران: سرایی.
قوچانی، محمد (۱۳۸۱)، برادر بزرگ‌تر مرده؛ جنبش اصلاحات در احتضار، تهران: نقش و نگار.

کدیور، محمدعلی (۱۳۸۶)، گذار به دموکراسی؛ ملاحظات نظری و مفهومی، تهران: گام نو.

کولایی، الهه (۱۳۹۰)، مصاحبه اختصاصی با نگارنده، ۱۹ بهمن.
محمودی، سید علی (۱۳۹۰)، مصاحبه اختصاصی با نگارنده، ۱۱ دی.
مشایخی، مهرداد (۱۳۸۵)، «سرگردانی میان نظام و جنبش: بن‌بست اصلاح طلبان حکومتی»، آیین، شماره ۳.

موتقی، احمد (۱۳۸۵)، نوسازی و اصلاحات در ایران؛ از اندیشه تا عمل، تهران: قومس.
_____ (۱۳۹۱)، مصاحبه اختصاصی با نگارنده، ۲۸ خرداد.

مورفی، کالین (۱۳۸۹)، «نظریه اخلاقی مصالحه به مشارکتی بودن مصالحه تأکید دارد»، خبرگزاری مهر، آذر، در:

<http://www.mehrnews.com/news/1209209/%>

موسوی لاری، عبدالواحد (۱۳۹۰)، مصاحبه اختصاصی با نگارنده، ۱۳ دی.

O' Donnell, Guillermo; Schmitter, Philippe C. and Laurence Whitehead (1986), "Transition from Authoritarian Rule", vol 1: *Southern Europe*, Baltimore, MD: John Hopkins University press.

O' Donnell, Guillermo; Schmitter, Philippe C. and Laurence Whitehead (1986), "Transition from Authoritarian Rule, vol 2: Latin America . Baltimore, MD: John Hopkins University press.

O' Donnell, Guillermo, Schmitter, Philippe C. and Laurence Whitehead (1986), "Transition from Authoritarian Rule", Vol 3: *Comparative Perspectives*, Baltimore, MD: John Hopkins University press.

O' Donnell, Guillermo and Schmitter, Philippe C. (1986), "Transition from Authoritarian Rule, Vol.4: *Tentative Conclusions about Uncertain Democracies*, Baltimore, MD: John Hopkins University press.

Przeworski, Adam (1986), "Some Problems in the Study of the Transition to Democracy", in: Guillermo O' Donnell, et al. (eds.), *Transitions from Authoritarian Rule: Comparative Perspectives*, John Hopkins University press.

Przeworski, Adam (2000), *Democracy and Development: Political Institutions and well-being in the World, 1950-1990*, Cambridge University press.

Rawls, John (2000), *A Theory Of Justice*, Delhi: Universal.

Rubin, Michael (2002), "Khatami and the Myth of Reform in Iran", available in: [www. michaelrubin. Org](http://www.michaelrubin.Org).

Rustow, Dankwart A. (1970), "Transitions to Democracy: Toward a Dynamic Model", *Comparative Politics*, Vol. 2, No.3.

Terry, Karl and Schmitter, Philippe (1991), "Modes of Transition in Latin America, Southern and Eastern Europe", *International Social Science Journal*, Vol. 128.

